

نئوکان‌ها و تهاجم نظامی به ایران

عبدالله شهبازی

۱- نومحافظه‌کاران (نئوکان‌ها) با شدت و حدت می‌کوشند تا سیستم دولتی ایالات متحده آمریکا را به تهاجم نظامی علیه ایران وادار کنند.

مقاله ویلیام کریستول در نشریه *ویکلی استاندارد*، با عنوان «و اکنون نوبت ایران است» (شماره ۱۸، ۲۳ ژانویه ۲۰۰۶)، شروع دور جدید تهاجم نئوکان‌ها و اعلان جنگ آنان به ایران به‌شمار می‌رود. [۱] ویلیام کریستول در مقاله فوق ایران را «کشوری خطرناک» و دارای «پیشینه حمایت از تروریست‌ها» خواند که در پی توسعه سلاح‌های کشتار جمعی است؛ و آمریکا دولتی است که، به کمک «متحدان اروپایی» و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، می‌کوشد تا مسئله ایران را به شکل «صلح‌آمیز» فیصله دهد. کریستول تشدید حمایت از ناراضیان ایرانی برای تغییر حکومت، گسترش فعالیت‌های پنهان و اطلاعاتی و سرانجام اقدام نظامی را به عنوان راه‌کارهای مبارزه آمریکا علیه ایران مطرح کرد.

مدت‌ها پیش، در ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۴، تام باری، محقق آمریکایی، اعلان جنگ نئوکان‌ها به ایران را پیش‌بینی کرد و مقاله‌ای منتشر نمود با عنوان «آیا نوبت بعدی ایران است؟» مقاله تام باری پس از رسوایی جاسوسی لارنس فرانکلین برای اسرائیل انتشار یافت. فرانکلین کارشناس ایران و از نزدیکان داگلاس فیث، نفر سوم پنتاگون در آن زمان، بود. اف. بی. آی. فرانکلین را متهم کرد که اسناد مربوط به تشدید مواضع دولت بوش علیه ایران را در اختیار کمیته آمریکایی-اسرائیلی (AIPAC) و نائور گیلون، رئیس دپارتمان سیاسی سفارت اسرائیل در واشنگتن، قرار داده است.

در پی گسترش مخالفت افکار عمومی آمریکا با جنگ احتمالی علیه ایران برخی مقامات بلندپایه پیشین در شورای امنیت ملّی آمریکا، مانند ریچارد کلارک و استیون سیمون، علیه این مشی نئوکان‌ها سخن گفتند و پیامدهای ستیز نظامی با ایران را برای

منافع ملی آمریکا بسیار مخرب‌تر از حوادث جاری عراق اعلام کردند. توماس جاسلین در *ویکلی استاندارد* (۲۱ آوریل ۲۰۰۶) پاسخی نوشت با عنوان «جنگ ایران با غرب: آیا ملاها واقعاً از کمک به تروریسم ضدآمریکایی دست کشیده‌اند؟»

۲- در ۱۷ آوریل ۲۰۰۶ سیمور هرش، تحلیل‌گر نامدار یهودی-آمریکایی که به عنوان فردی «مطلع» شناخته می‌شود، در نشریه نیویورکر مقاله مفصلی منتشر کرد با عنوان «طرح‌های ایران». هرش اعلام کرد که دولت بوش، همپای تحرکات علنی دیپلماتیک خود، فعالیت‌های مخفی در درون ایران را شدت داده و طرح‌هایی برای تهاجم هوایی به ایران در دست دارد. این مقاله در رسانه‌های جهان بازتاب گسترده یافت.

هرش یک سال پیش، در ژانویه ۲۰۰۵ و در آستانه شروع دومین دور ریاست‌جمهوری جرج بوش، در نیویورکر مقاله مشابهی منتشر کرد با عنوان «جنگ‌های قریب‌الوقوع». این مقاله نیز، چون مقاله اخیر، بازتاب وسیع داشت. هرش در مقاله فوق به اهداف «تهاجمی» و سودایی بوش در قبال حکومت ایران اشاره کرد و نوشت: «من در مصاحبه‌هایم مکرراً گفته‌ام که هدف استراتژیک بعدی ایران است.» او از طرح‌هایی سخن گفت که به‌طور جدی در حال تهیه است و طبق آن تهاجم نظامی گسترده، به کمک اسرائیل، علیه ایران آغاز خواهد شد با هدف سرنگونی حکومت کنونی ایران. هرش در ۱۷ ژانویه ۲۰۰۵ با سی. ان. ان. مصاحبه‌ای کرد با عنوان «آمریکا در حال برنامه‌ریزی برای حمله به ایران است.» او تأکید کرد که منابع اطلاعات وی برای تدوین تحلیل فوق کاملاً مطلع و موثوق‌اند. سیمور هرش در اواخر همان سال (۵ دسامبر ۲۰۰۵) با درج مقاله مفصل دیگری در همین زمینه بر تحلیل پیشین خود تأکید کرد.

مقالات سیمور هرش و بازتاب‌های جنجالی آن را باید بخشی از پروژه آماده‌سازی گام به گام افکار عمومی آمریکا و جهان برای تهاجم نظامی به ایران ارزیابی کرد.

۳- جرج بوش و حامیان و مشوقان نومحافظه‌کار او، برخلاف آنچه گاه عنوان می‌شود، آرمان‌گرایان دین‌خو نیستند. بنیانگذاران نومحافظه‌کاری، چون ایروینگ کریستول و نورمن پادهارتز، به خانواده‌های یهودی تعلق دارند، در جوانی به جریان تروتسکیستی در مارکسیسم گرویده‌اند و با حمایت مالی و تبلیغاتی سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا و انگلیس در جبهه جنگ سرد فرهنگی بلوک غرب علیه اتحاد شوروی کوشیده‌اند. این بستری است که از درون آن نومحافظه‌کاری زاده شد.

نئوکان‌ها نه کم‌ترین تقید دینی دارند و نه باور یا علاقه‌ای به ظهور مسیح. البته آن‌ها می‌کوشند از اعتقادات آرمانی صهیونیست‌های مسیحی نیز برای پیشبرد اهداف سوداگرانه خود بهره‌جویند. آنچه سیمور هرش درباره آرمان‌های دینی و باورهای مسیحایی جرج بوش نوشته مهمالاتی است که تنها به درد عوام ساده‌لوح آمریکایی می‌خورد. [۲] به عکس،

تحولاتی که دولت بوش منادی آن بوده از جوهره‌ای به شدت مادی برخوردار است. در اوائل سده شانزدهم میلادی، در آستانه آغاز تحرکات استعماری ماوراءبهار انگلستان، سر توماس مور، اندیشمند و مصلح نامدار انگلیسی، نوشت: «در هر جا می‌توانم توطئه ثروتمندان را تصور کنم که به نام و در زیر لوای دولت و جامعه در جستجوی تأمین منافع خودند.» و در سال ۱۹۰۲ هابسون در کتاب نامدار خود، *امپریالیسم*، نوشت:

هر چند امپریالیسم جدید کسب و کار بدی برای ملت است ولی کسب و کار خوبی برای طبقات و تجارت‌های درون ملت است. صرف مخارج زیاد در تسلیحات، جنگ‌های پرهزینه، سیاست‌های خارجی پرمخاطره و دشوار، انسداد اصلاحات سیاسی و اجتماعی در درون بریتانیا، هر چند صدمات بزرگی بر ملت وارد می‌سازد ولی به منافع کاسب کارانه صنایع و مشاغل معینی خدمت می‌کند.

این تحلیل هابسون امروزه نیز صادق است. روزنامه *گاردین* در ماه‌های نخست زمامداری جرج بوش، که هنوز پروژه «جنگ با تروریسم» کلید نخورده بود، نوشت:

جرج بوش مأموریت اصلی ریاست‌جمهوری خود را پنهان نمی‌کند. این مأموریت عبارت است از اعطای پاداش به کمپانی‌هایی که او را در صعود به قدرت یاری رسانیدند... آقای بوش، برای انجام این کار، به نام امنیت ملی، در جستجوی احیای خصومت و سوءظن است... صنایع نظامی به منازعه نیاز دارند. به این دلیل، ایالات متحده در سراسر جهان در جستجوی بهانه است. (*گاردین*، ۲۲ مه ۲۰۰۱)

۴- کسانی چون جرج بوش، کاندولیزا رایس، پل ونفویتز، ویلیام کریستول، دانیل پاییز و دیگران مهره‌های دستگاهی هستند که مأموریت دارد آتش «جنگ با تروریسم» را افروخته نگه دارد تا چپاول ثروت ملی آمریکاییان و سایر مردم جهان توسط زرسالارانی که هدایت «مجتمع نظامی- صنعتی» [۳] را به دست دارند و در نهادهایی چون *کلوپ بیلدربرگ* [۴] لانه کرده‌اند، تداوم و افزایش یابد. البته آن‌ها نیز در قبال مأموریت خود و متناسب با اهمیت آن سهمی دریافت می‌کنند.

افکار عمومی ایالات متحده آمریکا دیگر حضور نظامیان آمریکایی در عراق و توجیحات دولت جرج بوش را برای تداوم این حضور پرخرج، که ماهیانه ۵ الی ۶ میلیارد دلار هزینه بر مالیات‌دهندگان آمریکایی تحمیل می‌کند، برنمی‌تابد. اکنون آمریکاییان سودهای دور و دراز نظامی‌گرایانه دولت بوش را موجه نمی‌دانند. گسترش این موج سبب شد تا نورمن پادهارتز سالخورده، پدر معنوی نومحافظه‌کاری، چنین شکوه سر دهد:

اکنون شاهد آنیم که بهترین سربازان و برجسته‌ترین میهن‌دوستان، که زمانی از

تهاجم به عراق حمایت می کردند و از دکتورین بوش تبعیت می نمودند، از موضع گذشته خود دست می کشند و اکنون باز ما شاهد آنیم که مخالفان پوشیده جنگ روز به روز بیش تر نظرات خود را آشکار می کنند و بر شمارشان افزوده می شود.

شعبده ۱۱ سپتامبر جاذبه خود را برای فریب افکار عمومی از دست داده است. این شعبده بودجه رسمی پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) را، که پس از فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد (دسامبر ۱۹۹۱) باید به شدت کاهش می یافت، [۵] از ۳۱۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۱ (سال نخست زمامداری بوش) به ۴۱۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ رسانید که ۱۶ درصد بودجه ۲/۵۷ تریلیون دلاری دولت بوش را شامل می شود. به این ترتیب، در زمانی که به دلیل فروپاشی ابرقدرت رقیب، اتحاد شوروی، ایالات متحده آمریکا بلامنازع می نمود و هیچ عقل سلیمی سرمایه گذاری سنگین دولتی در صنایع نظامی را موجه نمی دانست، بودجه پنتاگون با اوج دوران جنگ سرد برابری کرد.

سال های زمامداری رونالد ریگان (۱۹۸۱-۱۹۸۵)، که جرج بوش پدر و پسر وارثین او به شمار می روند، [۶] به عنوان اوج جنگ سرد شناخته می شود. ریگان با پیش کشیدن پروژه «جنگ ستارگان» بودجه پنتاگون را به بالاترین حد در دوران جنگ سرد رسانید. در سال پایانی زمامداری ریگان (۱۹۸۵) بودجه پنتاگون ۸/۴۲۹ میلیارد دلار بود که با بودجه سال ۲۰۰۶ دولت بوش (۴۱۹ میلیارد دلار) تفاوت ناچیز دارد.

بودجه ۴۱۹ میلیارد دلاری سال ۲۰۰۶ پنتاگون تمامی هزینه هایی نیست که شعبده ۱۱ سپتامبر و پروژه «جنگ با تروریسم» بر جامعه آمریکایی تحمیل کرده است. این رقم تنها بودجه آشکار نظامی دولت آمریکا را شامل می شود. بخش مهمی از هزینه های نظامی گرایانه دولت بوش در بودجه سایر وزارتخانه ها پنهان شده است. هزینه های توسعه تسلیحات هسته ای در بودجه وزارت انرژی منظور شده و مخارج یکصد میلیارد دلاری نیروهای نظامی آمریکا در عراق و افغانستان در بودجه وزارت خارجه. بخشی از بودجه وزارتخانه نوپدید امنیت ملی را نیز باید به این ارقام افزود. رابرت هیگز تخمین می زند که مجموعه بودجه نظامی آشکار و پنهان دولت بوش برای سال مالی ۲۰۰۶ حدود ۸۴۰ میلیارد دلار است که تقریباً یک سوّم کل بودجه دولت را شامل می شود. رقم نجومی ۸۴۰ میلیارد دلار ابعاد بی سابقه غارت جامعه آمریکا توسط «مجتمع نظامی- تسلیحاتی» را نشان می دهد؛ رقمی بسیار بیش از اوج جنگ سرد و استیلای ریگانیسم. در مقابل، دولت جرج بوش در دوران زمامداری خود ده ها میلیارد دلار از بودجه های آموزشی، بهداشتی، رفاهی و تأمین اجتماعی، را به زیان مردم فقیر آمریکا کاهش داد [۷] و بدهی دولت آمریکا را از ۵/۸ تریلیون دلار در سال ۲۰۰۱ به ۸/۶ تریلیون دلار در سال ۲۰۰۶ رسانید.

اینک نخبگان آمریکایی دریافته اند که پروژه «جنگ با تروریسم» دکانی است که برای

سوداگری نظامی گشوده شده. مأموریت نئوکان‌ها این است: این دکان سوداگری نظامی نباید تعطیل شود. حضور نظامی آمریکا در عراق و افغانستان دیگر موجه نیست. به گفته ران پل، نماینده جمهوری خواه تکزاس، ۷۲ درصد از نظامیان آمریکایی در عراق خواستار خروج از این کشور و بازگشت به وطن خود هستند. رومانو پرودی تا پایان سال ۲۰۰۶ نیروهای ایتالیایی را از عراق خارج خواهد کرد و تونی بلر، متحد استوار بوش، نیز مجبور است به زودی نیروهای انگلیسی را خارج کند. بنابراین، اگر فرایند کنونی ادامه یابد تا پایان سال ۲۰۰۷ کلیه نیروهای نظامی آمریکا و متحدینش از عراق خارج خواهند شد و پروژه «جنگ با تروریسم»، و به تبع آن بودجه‌ها و پیمان‌های عظیم نظامی، رو به افول خواهد رفت. پس، باید بهر طریق جبهه جدیدی گشوده شود. این جبهه جدید ایران است.

۵- دستگاه گسترده‌ای که در خدمت «مجتمع نظامی- صنعتی» است به نویسندگان و آوازه‌گرانی چون ویلیام کریستول و دانیل پاییز محدود نیست؛ کارشناسان اطلاعاتی و پرووکاتورها، یعنی متخصصان عملیات تحریک‌آمیز و تخریبی، نیز به شدت مشغول‌اند. با توجه به کاهش شدید مقبولیت دولت بوش در جامعه آمریکا و مخالفت‌های شدید در کنگره و دشواری‌های ناشی از عدم همراهی متحدان اروپایی آمریکا، نئوکان‌ها می‌خواهند تهاجم نظامی را به شکلی غیررسمی آغاز کنند و مردم و کنگره آمریکا را در مقابل کار انجام شده قرار دهند. به عبارت دیگر، باید ایران به عنوان شروع کننده تهاجم نظامی علیه منافع آمریکا معرفی شود و افکار عمومی به شدت علیه آن تهییج شود. برای تحقق این هدف حادثه‌سازی‌های مشکوکی شبیه به ۱۱ سپتامبر در پیش است: شاید یک ناو آمریکایی در خلیج فارس به آتش کشیده شود و ماجرا به ایران نسبت داده شود، شاید بمبی صدها نفر را در نیویورک یا لندن یا پاریس یا هر جای دیگر به خاک و خون کشد و این جنایت به ایران نسبت داده شود، شاید مقام آمریکایی یا اروپایی بلندپایه‌ای ترور شود و تروریست‌ها «ایرانی» معرفی شوند، شاید سفارت آمریکا در بغداد مورد تهاجمی خونین قرار گیرد و صدها نظامی و خبرنگار و دیپلمات آمریکایی و اروپایی در عراق کشته شوند، و ده‌ها احتمال دیگر. به این ترتیب، تهاجم نظامی به سرعت آغاز خواهد شد، دیدگاه‌های متنوع کارشناسی به باد خواهد رفت، کنگره در مقابل عمل انجام شده قرار خواهد گرفت و امپراتوری تبلیغاتی افکار عمومی آمریکائیان ساده‌دل را علیه ایران تحریک خواهد نمود.

زمانی که جرج بوش در روز جمعه ۲۸ آوریل ۲۰۰۶ بر «حل دیپلماتیک و صلح‌آمیز» مسئله ایران تأکید کرد ماجرا خطرناک‌تر جلوه نمود به‌ویژه که پس از آن از «حمایت نظامی از دموکراسی جدید در ایران» سخن گفت. [۱۱] به دلیل مخالفت گسترده مردم و

کارشناسان و برخی از مقامات بلندپایه پیشین آمریکا با تهاجم به ایران، دولت بوش می‌خواهد مسئولیت شروع حمله نظامی را متوجه ایران کند و خود را در موضعی موجه قرار دهد. بنابراین، احتمال انجام یک اقدام تروریستی از سوی شبکه‌های پنهان دسیسه‌گر، که به نام ایران تبلیغ شود و به این ترتیب ایران را به عنوان مسبب حمله نظامی آمریکا در موضع اتهام نشاند، بیش از پیش جدی تلقی می‌شود.

۶- همپای جنگ روانی، عملیات اطلاعاتی- تخریبی علیه ایران آغاز شده است. بخشی از این عملیات در خارج از ایران رقم می‌خورد. جنجالی‌ترین نمونه ماجرای «تصاویر شیطانی»، انتشار کاریکاتورهای اهانت آمیز علیه پیامبر اسلام (ص) در سپتامبر ۲۰۰۵، است که برخی تحلیل‌گران مطلع آمریکایی آن را توطئه برنامه‌ریزی شده نومحافظه‌کاران برای زمینه‌سازی تهاجم به ایران و جلب اروپائیان به این جنگ ارزیابی کردند. در این ماجرا دانیل پاییز نقش مستقیم داشت.

کریستوفر بالین، روزنامه‌نگار سرشناس محافظه‌کار آمریکایی، نوشت: رسوایی کاریکاتورهای ضداسلامی بخشی از پروژه «برخورد تمدن‌ها» است که نتوکان‌های صهیونیست پیش می‌برند. هدف آن‌ها ایجاد تعارض مصنوعی میان به اصطلاح «غرب مسیحی» با دولت‌ها و مردم مسلمان است. بالین فاش کرد که فلمینگ راس، دبیر فرهنگی نشریه دانمارکی *Jyllands Posten* بیاندزپستن که کاریکاتورهای اهانت‌آمیز را منتشر کرد، دوست و همکار دانیل پاییز «نومحافظه‌کار صهیونیست» است. راس اخیراً با پاییز در فیلادلفیای آمریکا ملاقات کرد و مقاله‌ای به زبان دانمارکی در معرفی پاییز نگاشت که در وبگاه پاییز موجود است. کریستوفر بالین افزود:

ما می‌دانیم که دانیل پاییز یک صهیونیست رادیکال از افراطی‌ترین نوع آن است... ما می‌دانیم که در میان مسیحیان دانمارک صهیونیست‌های رادیکال حضور دارند و در ایالات متحده آمریکا میلیون‌ها صهیونیست مسیحی زندگی می‌کنند. پرسش این است: فلمینگ راس به چه اعتقاد دارد؟ آیا او یک صهیونیست مسیحی است که نوعی جنگ صلیبی دانمارکی علیه اسلام را دنبال می‌کند؟ آیا او ملحدی است که برای اعتقادات مسلمانان اهمیت و احترامی قائل نیست؟ آیا او یهودی پنهانی است که ریشه‌های یهودی خود را مخفی می‌کند و شهروندی دانمارک را به پوششی برای نبرد صهیونیستی علیه مسلمانان و اعراب بدل کرده است؟ به دلیل پیوندهای نزدیک راس با پاییز و فیزیکی ظاهری چهره او ظن من به مورد اخیر است. فکر می‌کنم که راس یک عامل صهیونیست است که این رسوایی را برای تحقق هدفی استراتژیک ایجاد کرده است.

وبستر تاریلی، نویسنده کتاب جنجالی *زندگینامه جرج بوش*، به صراحت هدف از

انتشار کاریکاتورهای اهانت آمیز علیه پیامبر اسلام (ص) را «جلب اروپا به جنگ بوش علیه ایران» خواند. او نوشت:

دبیر فرهنگی *ییلاندز پستن*، که دستور چاپ کاریکاتورها را داد، فلمینگ راس است. راس دارای پیوندهای گسترده با دانیل پاییز است. پاییز یک دیوانه فاشیست نئوکان است که اداره مؤسسه *Campus Watch* را به دست دارد. این سازمان به شکار دگراندیشان طبق مدل دوران مک کارتیسم اشتغال دارد و کار آن شناسایی اساتید دانشگاه آمریکایی است که از اسرائیل انتقاد می کنند یا نسبت به فلسطینی ها همدردی نشان می دهند. بوش می خواست پاییز را در رأس انستیتوی آمریکایی صلح بگمارد که یک سازمان دولتی وابسته به وزارت امور خارجه است... ولی پاییز، به دلیل دیدگاه های افراطی اش، چنان بی اعتبار بود که نمی توانست برای تصدی این سمت مورد تأیید سنا قرار گیرد. لذا، بوش در تابستان ۲۰۰۳ بدون جلب موافقت سنا وی را به طور موقت در این سمت منصوب کرد. [۸]

وبستر تاریلی سپس به حملات خشنی که در پی انتشار «تصاویر شیطانی» به سفارتخانه های دانمارک شد اشاره کرد. او مدعی است که طبق برخی شواهد این حملات توده خشمگین مسلمان از سوی سرویس های اطلاعاتی آمریکا، بریتانیا و اسرائیل سازماندهی شده بود با هدف «قانع کردن افکار عمومی اروپا که جنگ تمدن ها، جنگ میان غرب و دنیای اسلام، واقعاً غیرقابل اجتناب است.»

اسرائیل شامیر، یهودی ضد صهیونیست، نیز در مقاله ای با عنوان «تصاویر شیطانی» پیوندهای نزدیک فلمینگ راس با دانیل پاییز را مورد تأیید قرار داد. در این ماجرا، همچنین فاش شد که آندره الدرپ، شوهر مرت الدرپ مدیر شرکت ییلاندز پستن، عضو «گروه بیلدبرگ» است.

۷- بخش دیگری از عملیات پنهان برای شروع حمله نظامی به ایران باید در داخل

ایران رقم خورد.

مطالعینی مانند سیمور هرش از اوائل سال ۲۰۰۵ درباره شروع عملیات پنهان آمریکا در درون ایران سخن گفته اند. به گمان من، آمریکائیان در ایران دارای شبکه پنهان قابل اعتنایی نیستند. این انگلیسی ها و اسرائیلی ها هستند که، درست مانند سال های نهضت ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در کسوت «پیمانکاران اطلاعاتی» شبکه ها و عوامل خود در داخل ایران را در اختیار آمریکائیان قرار داده اند؛ از این طریق هم سود خود را می برند و هم آمریکائیان را به دنبال خود می کشند. برای من، که دو دهه اخیر زندگی خود را صرف شناخت شبکه ها و عملیات

کانون‌های توطئه‌گر در تحولات تاریخ جهان و ایران- به‌ویژه در نهضت مشروطیت و کودتای ۱۲۹۹ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲- کرده‌ام و سازوکار پیچیده اقدامات آنان برایم کم و بیش آشناست، شناخت این عملیات پنهان در برخی موارد دشوار نیست. گاه احساس می‌کنم که تاریخ به شکلی تراژیک در حال تکرار شدن است زیرا ساده‌نگری‌ها همچنان پابرجاست. به سادگی طعمه می‌شویم زیرا از تجربه تاریخی نیاموخته‌ایم. عوام‌زدگی و تمکین در برابر حرکات پوپولیستی به‌ظاهر خودانگیخته و مردمی، ولی در باطن سازمان‌یافته، مهم‌ترین بستری است که شبکه‌های پنهان می‌توانند با اتکا بر آن امواج گسترده، با هدف تضعیف حکومت و ایجاد نارضایتی در مردم و به تبع آن ایجاد فاصله میان جامعه و حکومت، ایجاد کنند.

در ماه‌های اخیر چه حوادث مهم تشنج‌آمیزی در درون کشور رخ داده است؟ در پشت این حوادث ردپای «عملیات پنهان» به روشنی قابل رؤیت است. چرا در محرم امسال، یعنی در اولین محرم دوران ریاست‌جمهوری دکتر احمدی‌نژاد، به‌ناگاه قمه‌زنی در مناطقی که در طول تاریخ خود فاقد چنین سنتی بودند به شکلی گسترده و سازمان‌یافته به راه می‌افتد؟ [۹] چرا به‌ناگاه برخی تعرضات صورت می‌گیرد که یکی از پیامدهای مهم آن تضعیف پایگاه نظام در نواحی مرزی کردستان و لرستان است؟ شیوع «پدیده بدحجابی» مسئله جدیدی نیست. چرا درست در این برهه حساس از تاریخ ایران اعتراض به آن به شکلی سازمان‌یافته اوج می‌گیرد و تقابل میان برخی از علما با رئیس‌جمهور را پدید می‌آورد؟ [۱۰] چرا سخنان مشاور هنری رئیس‌جمهور، با هدف تشدید تعارض میان تعدادی از علما با رئیس‌جمهور، به شکلی تحریک‌آمیز نقل می‌شود؟ آیا زمزمه جمع‌آوری قلیان از اماکن عمومی تقابل بخش مهمی از جوانان و نوجوانان با نیروی انتظامی و نارضایتی آنان از دولت احمدی‌نژاد را در پی نخواهد داشت؟

۸- به‌نظر می‌رسد کانون‌های توطئه‌گر آمریکایی- انگلیسی- اسرائیلی در حال گشودن جبهه جدید جنگ داخلی در کردستان ایران هستند. این تحرکات از حمایت دولت ترکیه و شبکه‌های مستقر در عراق برخوردار خواهد بود. سفر غنی بلوریان، از رهبران سابق حزب دمکرات کردستان ایران که سال‌ها در خارج از کشور منزوی بود، به کردستان عراق و استقرار او در این منطقه را در این راستا ارزیابی می‌کنم. به‌نظر می‌رسد که بلوریان می‌خواهد حمایت رهبران کرد عراقی را، که با برخی از آنان سابقه دیرین دوستی دارد، جلب کند.

سه‌شنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۵ / ۲ مه ۲۰۰۶

۱- ویلیام کریستول پسر ایروینگ کریستول، «پدرخوانده نومحافظه‌کاران»، از چهره‌های سرشناس نومحافظه‌کار است. ویکلی‌استاندارد، به سردبیری ویلیام کریستول، از متن‌فدترین نشریات نومحافظه‌کاران است.

۲- سیمور هرش در مقاله دؤم خود درباره ایران (۵ دسامبر ۲۰۰۵) مدعی شد که بوش به استقرار دموکراسی در عراق، و ایران، به عنوان «مأموریت» و «رسالت شخصی» خود می‌نگرد. هرش افزود: «نزدیک‌ترین مشاوران رئیس‌جمهور مدت‌های مدیدی است که از سرشت دینی سیاست‌های او مطلع‌اند. در مصاحبه‌های اخیرم یکی از مقامات ارشد پیشین، که در دولت اوّل بوش حضور داشت، به‌طور مشروح درباره پیوند میان باورهای دینی رئیس‌جمهور با نظرات او در زمینه جنگ عراق سخن گفت. این مقام پیشین گفت که پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بوش احساس می‌کرد و می‌گفت: خدا مرا در این مقام قرار داده تا با ترور بجنم. پیروزی سال ۲۰۰۲ حزب جمهوری‌خواه در انتخابات کنگره این اعتقاد بوش را تقویت کرد. بوش این پیروزی را پیامی هدفمند از جانب خداوند می‌دید.»

۳- «مجتمع نظامی-صنعتی» اصطلاحی است که ژنرال آیزنهاور در نطق کناره‌گیری خود از ریاست‌جمهوری (۱۷ ژانویه ۱۹۶۱) به کار برد. او در پیام تلویزیونی خطاب به مردم آمریکا درباره «خطر نفوذ بیش از حد مجتمع نظامی-صنعتی» هشدار داد و گفت: نهادهای غول‌آسای نظامی-صنعتی در ایالات متحده یک تجربه جدید است و باید برای مقابله با نفوذ بیش از حد لابی نظامی-صنعتی چاره‌ای اندیشید. بنگرید به مقاله من در این وبگاه با عنوان «گودزیلا و بودجه پنتاگون».

۴- «گروه بیلدربرگ» به اعضای کلوپ بیلدربرگ اطلاق می‌شود. کلوپ فوق در ۲۹-۳۰ مه ۱۹۵۴ در یکی از هتل‌های زنجیره‌ای بیلدربرگ، متعلق به خاندان روچیلد، در آرنهلم، واقع در جنوب هلند، به ریاست پرنس برنهارد هلند تأسیس شد. از این گروه به عنوان قدرتمندترین و بلندپایه‌ترین لابی قدرت در جهان امروز یاد می‌شود. این باشگاهی است از بلندپایه‌ترین نخبگان مالی، سیاسی، نظامی، علمی و فرهنگی جهان که سالی یک بار اجلاس خود را در فضایی به‌کلی محرمانه و با استتار کامل برگزار می‌کند. طبق اطلاعاتی که در برخی وبگاه‌ها منتشر شده، در اجلاس سال ۱۹۹۹ بیلدربرگ (پرتغال) آقای خاتمی، رئیس‌جمهور ایران، و خانم معصومه ابتکار، معاون رئیس‌جمهور، علی‌القاعده برای جلب بیلدربرگی‌ها به شعار «گفتگوی تمدن‌ها»، حضور داشتند.

اجلاس مه ۲۰۰۵ گروه بیلدربرگ، در شهر کوچک روتاخ-اگرن آلمان، در نزدیکی مونیخ، برگزار شد. گفته می‌شود در این اجلاس ریچارد هاس، رئیس شورای روابط

خارجی آمریکا (CFR)، درباره حمله نظامی به ایران سخن گفت و به دلیل وسعت و جمعیت کثیر ایران آن را غیرواقعی و نادرست خواند. او افزود حمله نظامی به ایران به گسترش ناآرامی در عراق، افغانستان، عربستان سعودی می‌انجامد و قیمت نفت را افزایش می‌دهد و به ایجاد بحرانی جهانی منجر می‌شود. در موقع صرف عصرانه ریچارد پرل (نومحافظه‌کار) سخنان هاس را نقد کرد و مواضع خود را بیان نمود. هاس در پاسخ به پرسش یک خانم، که احتمالاً نایب‌رئیس دانشگاه مک گیل بود، گفت اگر ایران به سلاح هسته‌ای دست یابد باید آمریکا مانند پاکستان به آن برخورد کند یعنی این واقعیت را بپذیرد. گفته می‌شود که هاس سیاست‌های دولت بوش را نقد کرد و گفت که بوش در ارزیابی میزان توانایی خود برای تغییر جهان دچار اغراق شده است.

۵- در فضای فروپاشی اتحاد شوروی و برای جلوگیری از کاهش شدید بودجه نظامی سناریویی به نام «جنگ خلیج فارس» (۱۹۹۱) طراحی و اجرا شد. این ماجرا در اصل یک سوداگری عظیم مالی بود. گوردون آدامز، محقق دانشگاه جرج واشنگتن، هزینه جنگ خلیج فارس را برای دولت ایالات متحده آمریکا ۶۰ میلیارد دلار ارزیابی می‌کند. در آغاز زمامداری جرج بوش اول بودجه پنتاگون ۳۸۲ میلیارد دلار بود که در پایان آن به دلیل فروپاشی اتحاد شوروی به ۶/۲۷۴ میلیارد دلار تقلیل یافت. در اولین دوره زمامداری کلینتون، از حزب دمکرات، بودجه پنتاگون هنوز از فروپاشی اتحاد شوروی و پایان دوران جنگ سرد متأثر بود ولی بتدریج مافیای نظامی‌گرای ایالات متحده شبیحی به نام بنیادگرایی اسلامی را جایگزین «خطر کمونیسم» کردند و به بهانه این تهدید جدید برای امنیت ملی ایالات متحده، تلاش برای افزایش بودجه پنتاگون و ارتقاء آن به میزان دوران جنگ سرد را آغاز نمودند. بودجه پنتاگون از ۸/۲۵۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۷ به ۳/۲۹۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ افزایش یافت. به این دلیل، برخی مطبوعات آمریکایی آن‌چه را که دولت آمریکا «بنیادگرایی اسلامی» می‌نامید به طنز «لولوی پانصد میلیارد دلاری» نامیدند.

۶- سال‌ها پیش از شروع زمامداری جرج بوش دوم ویلیام کریستول با انتشار مقاله‌ای در فارین افیرز (ژوئیه- اوت ۱۹۹۶) از «نئوریگانیسم» سخن گفت و خواستار احیای سیاست‌های دوران ریگان شد. او نوشت که آمریکا باید، مانند دوران ریگان، نوعی «هژمونی خیرخواهانه» بر جهان اعمال کند، بودجه نظامی باید به شدت افزایش یابد، سیاست خارجی باید در راستای ساقط کردن حکومت‌های خودکامه و دیکتاتوری سوق یابد. کریستول حزب جمهوری‌خواه را مناسب‌ترین نیرو برای تحقق این سیاست‌ها می‌دانست. این همان خواست‌هایی است که در سیاست‌های دولت جرج بوش به‌طور کامل تحقق یافت.

۷- بنگرید به بررسی مندرج در وبگاه فدراسیون کارکنان دولتی آمریکا.

۸- دانیل پاییز یکی از فعال‌ترین کسانی است که در سال‌های اخیر به ترویج مفهوم «نظریه توطئه» پرداختند و هر گونه رویکرد به تحلیل نقش استعمار و کانون‌های دسیسه‌گر در تحولات جوامعی چون ایران را به پارانویا منسوب کردند. در میان نویسندگان ایرانی، کسانی مانند پرواند آبراهامیان و احمد اشرف این رویکرد را رواج دادند. بنگرید به مقاله من در این وبگاه با عنوان «نظریه توطئه» و فقر روش‌شناسی در تاریخنگاری معاصر ایران».

۹- در محرم امسال سه هزار نفر در یکی از روستا- شهرک‌های کشور و ۳۰۰ نفر در روستای همجوار آن قمه‌زنی کردند. این اقدام در تاریخ منطقه فوق بی‌سابقه است. منطقه فوق، برخلاف مناطقی چون اردبیل، نه تنها فاقد سنت قمه‌زنی است بلکه نام روستاهای فوق به عنوان روستاهای بهائی‌نشین در مآخذ ثبت شده. اکثریت مطلق سکنه این روستاها تا زمان انقلاب اسلامی بهائی بودند و در زمان انقلاب اعلام براءت از بهائیت کردند. به نظر می‌رسد که شبکه سازمان‌یافته‌ای با هدف گسترش افراطی‌گری در پشت این ماجرا حضور داشت.

۱۰- آیت‌الله خوشبخت، که از برجسته‌ترین چهره‌های عرفانی روحانیت به‌شمار می‌روند، برخورد اخیر تعدادی از علمای حوزه علمیه قم به دکتر احمدی‌نژاد در مسئله زنان را چنین ارزیابی کرده‌اند: «علما عجله کردند. تضعیف دولت در این موقعیت حساس اشکال شرعی دارد. دکتر احمدی‌نژاد متقی است. حتماً مصلحتی بوده است.» (وبگاه نوسازی، ۹ اردیبهشت ۱۳۸۵، وبگاه خدمت، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۵)